

خط

زوال

تدریجی

طبقه

متوسط

★ نقل از مجله تایم امریکا ۱۹۸۹

★ ترجمه: حسین وکیلی

در

امریکا

هنگامیکه اولین آثار شروع بحران در اوایل سالهای ۱۹۸۰ ظاهر گردید صرفاً "محافل دانشگاهی به پدیده‌ی شروع زوال طبقه متوسط در آمریکا توجه جدی نمودند". اما در سال ۱۹۸۸ اقتصاد دانان و سیاستمداران بامدافه بیشتر در جزئیات موضوع، مشاهده نمودند مسئله چیزی فراتر و خطرناکتر از یک تغییر جزئی در نمودار ترکیب جمعیت میباشد و این خود مقدمه‌ای بر شروع مباحثات جدی بر سر موضوع گردید.

نتیجه بررسی‌ها نشان میدهد که طبقه متوسط امریکائی دیگر آن گستره و شکوه سابق را ندارد. این طبقه در حال انقراض و نقصان سریع و پیوسته بوده و اعضای آن یادر قطب فقر اقتصادی مستحیل میگرددند و یاباه قطب ثروت وارد میشوند.

یکی از استادان اقتصاد در دانشگاه "هاروارد" (۱) معتقد است جامعه ی آمریکا با تقسیم شدن به دو گروه "آنهائی که دارند" و "آنهائی که ندارند"، روز به روز بسمت قطبی شدن میتازد و در این میان طبقه متوسط "تدریجا" روبه زوال می رود.

اقتصاددانانی که در مورد این پدیده دست به روشنگری زده اند بنا بر انتقاد از سیاستهای دولت ریگان در دوره ی ریاست جمهوری اش معتقدند که دولت وی در اعطای کمکهای لازم به طبقه متوسط جهت انطباق آنها با دوره ی فوق صنعتی کنونی کوتاهی نموده است. این اقتصاددانان می افزایند، میلیونها شهروند آمریکائی مشاغل طبقه متوسط خود در صنایع قدیمی نظیر صنایع اتومبیل و فولاد را از دست داده و به سطح حداقل دستمزد در مشاغل پست جا روکشی و یا همبرگر درست کنی و مشاغل کوچک غیر تخصصی دیگر نزول کرده اند. چنانچه غفلت در جلوگیری از اضمحلال طبقه متوسط ادامه یابد، جامعه آمریکا ممکنست به دو طبقه مشخص فقیر و غنی تقسیم گردد. همانطور که استاد دانشگاه M. I. T. (۲) معتقد است، بهر نقطه از جامعه گسترده آمریکا که نظر افکنده شود رشد فزاینده نابرابری اقتصادی و مالی کاملاً مشهود و ملموس است. انطور که از آمارها و ارقام نتیجه میشود طبقه متوسط بطور مستمر در حال فرسایش میباشد.

در شرا پتی که تاکنون واژه "طبقه متوسط" بطور رسمی تعریف نشده است، با استناد به طبقه بندی مرکز آمار ایالات متحده میتوان صاحبان درآمدهای سالانه بین ۱۵,۰۰۰ دلار تا ۴۹,۹۹۹ دلار را اعضای جامعه ی طبقه متوسط نامید. بموجب آمارهای بدست آمده، نسبت خانواده های موجود در این طبقه به کل خانواده های آمریکائی از ۶۵/۱٪ در سال ۱۹۷۰ به ۴۹/۲٪ در سال ۱۹۸۸ تقلیل یافته است. البته این روند هنوز نشانگر یک وضعیت وحشتناک نیست لیکن توجه باین نکته که بین سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۸ نسبت خانواده های

(1) DR. DAVID BLOOM

(2) DR. LESTER THURLOW

صاحب درآمد های بالای ۵۰٫۰۰۰ دلار در سال (که شاخص ورود ب طبقه بالاتر است) به کل جمعیت از ۱۲٪ به ۱۸/۲٪ افزایش یافته و نسبت خانواده های صاحب درآمد های زیر ۱۵٫۰۰۰ دلار (که شاخص ورود به طبقه پائین تر میباشد) به کل جمعیت از ۲۱/۹٪ به ۲۲/۵٪ فزونی پیدا کرده است ، این واقعیت تلخ آشکار میگردد که در مقابل ۵/۲٪ فزونی در طبقه ثروتمند ، طبقه فقیر بمیزان ۱۰/۶٪ وسعت پیدا کرده و در مجموع ۱۵/۹٪ از طبقه متوسط کاسته شده است . نظریه نقصان طبقه متوسط ، بوسیله محققینی که بامعیارهای مختلف از جمله توجه به انواع سطوح درآمد یا معان نظر به مشاغل مختلف در باره ی این پدیده مطالعه میکنند ، مورد بحثهای تفصیلی قرار دارد . درحالیکه برخی از محققین معتقد به تقلیل ناچیز یا عدم تغییر در طبقه متوسط هستند ، برخی دیگر متقاعد گردیده اند که تغییرات حاصله يك واقعیت محض است . اقتصاد دان ارشد شرکت " راند" (۳) میگوید صرفنظر از اینکه چه توجیحی برای این امر ابراز گردد ، حقیقت اینستکه جامعه امریکا بطور جدی با پدیده فرسایش طبقه متوسط روبروست یکی دیگر از استادان اقتصاد دانشگاه " هاروارد" (۴) معتقد است که هر نوع میزان و تعریف علمی برای طبقه متوسط منتهی به ایجاد محدوده های اقتصادی و روانشناسی حول گروه متوسط میگردد . ولی اظهار میدارد برخلاف افراد متعلق به طبقه ثروتمند که متکی به ثروتهای رحمت نکشیده میباشند و افراد طبقه فقیر که وابسته بسه کمکهای دولت و اجتماع هستند ، يك فرد متعلق به طبقه متوسط کسی است که انتظار دارد به توانائیهای خود متکی باشد . مسئله ای که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد آنستکه با ورود طبقه نسوان بسه بازار کار ، درآمد خانواده هابطور محسوس افزایش یافته است . بدنبال شروع تورم گسترده در سالهای ۱۹۷۰ تنهواره نجات برای حفظ

(3) MR. JAMES SMITH OF RAND CORPORATION

(4) DR. LAWRENCE LINDSEY

سطح معقول زندگی ، داشتن دومنبع درآمد بود . برای برخی از خانواده ها داشتن دودرآمد وسیله ای بوده است که بتوانند خود را در طبقه متوسط حفظ کنند و با دوبرابر کردن درآمد خود و اشتغال نسواً ، از سقوط به طبقه زیرین جلوگیری نمایند . تورم فزاینده و عدم سیاست گزاری صحیح دولت در زمینه های اقتصادی و اجتماعی باعث گردیده که مشکلات اجتماعی جدیدی بر سر راه شهروندان امریکائی قرار گیرد . از جمله ، تعداد ازدواج بسیار کاهش یافته و یکی از دلایل آن تمایل مردان با درآمد بالا به ازدواج با خانمهای متعلق به طبقه ثروتمند یا دارای درآمد بالا و نیز تمایل مردان و زنان متعلق به طبقات پائین اجتماع به ازدواج با همسران متعلق به طبقات بالاست . این امر باعث مجرد ماندن زنان و مردان تاسنین بالا و نیز طلاقهای متعدد در سالهای اول ازدواج و مسائل و مشکلات اقتصادی و اجتماعی متعاقب آن شده است .

یک از اقتصاد دانان دانشگاه " ماساچوست " (۵) معتقد است که انتقال نیروی کار از اشتغال در اتحادیه های کارگری و کارخانه ها به بخش خدمات ، تعداد قابل توجهی از مشاغل با درآمدهای متوسط را حذف نموده است . قاعدتاً " مشاغل مرتبط به اتحادیه های کارگری میتوانند تامین نسبی اشتغال و درآمد را برای کارگر فراهم آورند ، حال آنکه کار در بخش خدمات چنین تأمینی را به همراه ندارد بطور مثال یکی از کارگران ۲۸ ساله صنایع فولاد " شیکاگو " که تا دو سال پیش سالانه ۳۰٫۰۰۰ دلار حقوق میگرفت بواسطه تقلیل فعالیت کارخانه مجبور به اخراج از محل کارش گردید و در حال حاضر در منزل " هالیدی این " درست کارگر تعمیرات و نگهداری با درآمد سالانه ۱۳٫۰۰۰ دلار در سال مشغول بکار بوده و همسرش نیز در خانه از سه فرزندش نگهداری میکند و گهگاه از طریق فروش تولیدات دستی خانگی درآمد ناچیزی کسب مینماید . وی و خانواده اش با این تجربه تلخ و سقوط از طبقه متوسط به طبقه فقیر (با استناد بمیزان درآمد)

(5) DR. BARRY BLUESTONE

برنامه خرید خانه را که چند سال در فکر آن بوده و برایش برنامه ریزی کرده بودند به بوته فراموشی سپردند . این کار گرمیگوید : " من سالها رحمت کشیدم تا در طبقه متوسط جای گیرم . شکست بزرگ سقوط به طبقه پایین اجتماع بزرگترین نا کامی و تلخ ترین حادثه زندگی من میباشد " . با ذکر یک مثال دیگر که کارگر مورد نظر قربانی نوسانات دوره ای اقتصادی گردیده است ، به انبوه دیگری از خانواده های طبقه متوسط که به طبقه زیرین سقوط نموده اند اشاره میشود .

آقای " پاتریک والز " که با درآمد سالانه ۲۵٫۰۰۰ دلار بعنوان کارگر جوشکار در صنایع نفت " لوئیزیانا " مشغول بکار بود و با همسر و دو فرزندش زندگی قابل قبولی را میگذراند ، با سقوط بهای نفت در سال ۱۹۸۵ و بدنبال برنامه های صرفه جویانه صنعت مذکور ، شغل خود را از دست داد . او میگوید : " دیگر از این بدتر نمیشود . من هرگز به میزان گذشته درآمد نخواهم داشت و آینده ای تاریک و پررحمت در پیش روی من و خانواده ام میباشد . " او و خانواده اش به اپالست " اورگان " ، جایشیکه والدین همسرش در آنجا زندگی میکنند مهاجرت کرده و در حال حاضر به شغل جوشکاری با درآمد ۲۰٫۰۰۰ دلار در سال اشتغال دارد .

بر اساس نظرات اقتصاددان دانشگاه " ام - ای - تی " گروه دیگری که بخش قابل توجهی از طبقه کم درآمد را تشکیل میدهد ، مادرهای ازدواج نکرده و زنهای مطلقه ای میباشدند که بر اثر فقدان تخصصی و حرفه خاص و بواسطه تحمل بار زندگی فرزندان حاصل ازدوران زناشویی ناچاراً از طبقه متوسط به طبقه زیرین سقوط مینمایند و این عده در امریکای امروز بسیار فراوانند . خانم " کارول " ۳۲ ساله که در شرکت صنایع چوب " هارپر " در حومه " دیترویت " بکسار منشی گری مشغول است سالانه ۱۳٫۵۰۰ دلار درآمد کسب میکند . این درآمد دقیقاً ۶۱ سنت در هفته بالاتر از میزان هست که برای دریافت کمک غذای دولتی در نظر گرفته شده و همین امر باعث محرومیت وی و فرزندش از کمک غذای دولتی گردیده است . خانم

" کارول " که مادر ازدواج نکرده ی پسر ۱۵ ماهه اش میباشد مجبور است ماهانه ۲۰۰ دلار برای نگهداری روزانه فرزندش پرداخت کند و برای تحمل کسری هزینه های غذا و مسکن ، او ناچار است بابرادرش که یک کارگر کارخانه میباشد هم منزل گردد .

اقای " روزنتال " که یکی از اقتصاد دانان دفتر آمارهای کارگری دولت میباشد میگوید : " کاهش حاصله در طبقه متوسط بین سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۲ مربوط به عدم امکان انطباق شغلی کارگران جابجا شده از صنعتی به صنعت دیگر و مشکلات قرار گرفتن انهداریک شغل بادرآمد طبقه متوسط در صنایع مدرن تر میباشد . بدین معنی که چنانچه یک شغل بادرآمد متوسط درصنعت اتومبیل در " دیترویت " باشغلی دیگر درصنعت بیمه در " سانفرانسیسکو " جایگزین شود عملاً در توزیع درآمد تغییری حاصل نشده است ، لیکن به سبب اختلافات موجود بین نوع زندگی کارگران صنعت اتومبیل و روش زندگی کارکنان صنعت بیمه که دو شکل متفاوت کارگری و کارمندی را ایجاد مینماید و بادر نظر گرفتن تفاوت بین نوع هزینه زندگی در شهر های " دیترویت " و " سانفرانسیسکو " مشاهده میشود علیرغم عدم تغییر درآمد فرد ، ساختار هزینه ها تغییر یافته و در جهت فزونی تغییر شکل می یابد که نهایتاً ممکنست به سقوط یک خانواده متوسط به طبقه پائین تر و کاهش سطح زندگی بشود ."

روند سطح زندگی خانواده های طبقه متوسط آمریکائی بنحویست که میتوان انرا با عبارت " روند فزونی اندوه در زندگی جمعیت طبقه متوسط " تعریف نمود . خانواده های متعلق به این امر طبقه بطور مدام در خطر سقوط به وضع بدتر زندگی میباشد و از اینک نتوانند شاخص های یک زندگی متوسط را که نسل قبل از آنها ایجاد نمود است بنیان نهند ، در وحشت بسر میبرند . آقای " جاکوبسن " (۳۱)

ساله که تحلیلگر سیستم های کامپیوتری در شهر " بوستن " میباشد میگوید : " در حال حاضر تسهیلات زندگی من به راحتی زندگی پدرم نمیباشد ولی امیدوارم در ده سال آینده یاجیزی بهتر از آن بتوانم امکانات زندگی موجود پدرم را برای خود ایجاد نمایم ."

بسیاری از مردم امریکا که به طبقه متوسط تعلق دارند دارای چنین روحیه‌ی مایوسانه‌ای میباشند. خانم "پرهام" ۲۹ ساله از شهر "بوستون" که آموزگار کلاس سوم دبستان در مدرسه شهر میباشند دارای درآمدی معادل ۲۱۴۰۰ دلار در سال است اما احساس میکند که با روند عدم توجه دولت و مقامات محلی در ارائه خدمات و کمکی‌های اجتماعی و اقتصادی به وی و همشهریانش، سطح زندگی او در حال تنزل میباشد. او بعنوان یک مادر فاقد همسر، دارای دو دختر در سنین ۱۹ و ۱۶ سال و یک نوه سه ساله میباشد. او میگوید: "در شرایط موجود ابداً نمیتوانم احساس یک شهروند از طبقه متوسط را داشته باشم. احساس میکنم در پائین‌ترین پله نردبان اجتماع خود قرار دارم."

هرگونه سقوط در جامعه‌ی طبقه متوسط امریکا چه از نظر اقتصادی و چه از نظر روانشناسی اجتماعی، در مجموع برای یک شهروند امریکایی بسیار بد شگون و ناگوار است. آرزوهای و آرزوهای طبقه متوسط است که هنگام و وزن جامعه‌ی امریکار ا تعیین و تنظیم میکند و بدون این طبقه، کشور امریکا بنحوی تقسیم خواهد گردید که امریکاییهای متوسط دیگر بعنوان وزنه‌ی قدرتمند توافقیهای اجتماعی و سیاسی مطرح نخواهند بود.

دانشمنده‌انیکه نگران قطبی شدن جامعه‌ی امریکا میباشند معتقدند که در حال حاضر آثار آنرا در صحنه‌ی تجارت و اقتصاد مشامده مینمایند. صنعت خرده‌فروشی بسمت تقسیم به دو بازار مشخص گام برمیدارد: "فروشگاههای مانند SAKS در خیابان پنجم نیویورک که تراز اول میباشند و فروشگاههای مانند KMART که بقالیهای بزرگ فقیرانه و سطح پائین نامیده میشوند."

خانم "هرنریش" عضو انستیتو مطالعات اجتماعی در واشنگتن ابراز عقیده مینماید: "بهرچیز اعم از غذا، پوشاک و وسایل زندگی نگاه کنیم، دوفرهنگ کاملاً متضاد در اقتصاد امریکا قابل رویت است. نخهای ابریشم طبیعی در مقابل نخهای شیمیایی و سنتتیک - کابینت‌های چوبی دست ساز اعلای در مقابل کابینتهای

تولید انبوه نامرغوب از فلز یانئوپان - شیرینی های فانقسی و با کیفیت عالی مارک " دیوید " در مقابل شیرینی های " دونات " ارزان قیمت با کیفیت پایین . " ولی هشدار میدهد اینگونه قطبی شدن جامعه ممکنست به اردست دادن هویت ملی کشور منجر شود و حیثیت و ارزشهای اجتماعی بطور جدی واژگون گردد .
چه میتوان کرد ؟

برای جلوگیری از فاجعه ی فوق و حفظ تعادل در جامعه و گسترش طبقه متوسط که نهایتاً منجر به تعادل اقتصادی نیز خواهد گردید چه باید کرد ؟ اقتصاددان دانشگاه " ام - ای - تی " معتقد است که دولت باید در امر توسعه و بهبود فعالیت صنایع و حفظ قدرت رقابت اقتصادی و صنعتی کشور در سطح جهان نقش جدی تر و قوی تری ایفا نموده و از سقوط برخی صنایع و حذف مشاغل با درآمدهای خـسـوب جلوگیری نماید و در جایجائی نیروی انسانی با توجه به میزان و نوع تخصصهای آنها نقش فعالتری را بعهده بگیرد .

جامعه ی امریکا میخواهد طبقه متوسط را بهر قیمت حفظ نماید . بدین ترتیب بجای بهادادن به مقوله هائی از قبیل داشتن خانه های وسیع و مدرن ، اتومبیلهای گرانبها و لوکس و نوگرانیهای پرخرج ، باید انگیزه ی حفظ و ثبات اقتصادی و اجتماعی خانواده های متوسط مورد عنایت خاص قرار گیرد، زیرا محققین و جامعه شناسان امریکائی در یک موضوع متفق القولند که " صرفاً طبقه متوسط است که ارزشهای فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی کشور را حفظ خواهد نمود " .

